



The Evolution of Social Jurisprudence in the Contemporary Era: From Conceptual Formation to Distinct Approaches

✉ **Alireza Jamali**  / PhD Student of Social Sciences of Muslims, Baqir al-Uloom University
a.r.jamali07@gmail.com

Nasrullah Aghajani / Associate Professor of Social Sciences, Baqir al-Uloom University
nasraqajani@gmail.com

Received: 2025/07/02 - **Accepted:** 2025/09/16

Abstract

This article employs an analytical method to trace the evolution of "social jurisprudence" in the contemporary era, from its conceptual formation to its distinct methodological approaches. As a nascent paradigm in Islamic thought, social jurisprudence has shifted away from the historically isolated "individual-centric jurisprudence" toward a systematic and structural perspective in response to political and social challenges. The research identifies several key historical phases in this evolution: the foundational period during the Safavid era, which theorized the role of jurisprudence in governance; the transformative period of the Constitutional Revolution and its encounter with modernity; and the period of consolidation and maturation following the Islamic Revolution, marked by Imam Khomeini's theory of "governmental jurisprudence," which redefined jurisprudence as a "theory of social administration." This transformation has yielded several distinct macro-approaches in the contemporary period, encompassing the "jurisprudence of social issues," the "jurisprudence of systems" (centered on the thought of Martyr Sadr), "governmental jurisprudence," and "civilizational jurisprudence." As its innovative contribution, this article provides an analytical comparison of these approaches, demonstrating that they constitute not parallel viewpoints but rather complementary and cumulative analytical layers. The article concludes that the transition to social jurisprudence represents a strategic evolution for demonstrating the efficacy of religion in system-building, the full realization of which depends on a synthesized application of these multi-layered approaches and a deepened interdisciplinary perspective.

Keywords: social jurisprudence, individual jurisprudence, governmental jurisprudence, evolution of jurisprudence, jurisprudential methodology, system-building.

نوع مقاله: پژوهشی

تطور فقه اجتماعی در دوران معاصر: از تکوین مفهومی تا تمایز رویکردی

a.r.jamali07@gmail.com

nasraqajani@gmail.com

✉ علیرضا جمالی /  دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه باقرالعلوم

نصراله آقاجانی / دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

چکیده

این مقاله با روشی تحلیلی به واکاوی سیر تطور «فقه اجتماعی» در دوران معاصر، از تکوین مفهومی تا تمایز رویکردی آن می‌پردازد. فقه اجتماعی، به‌مثابه پارادایمی نوین در اندیشه اسلامی، بر اثر چالش‌های سیاسی و اجتماعی، از «فقه فردمحور» که محصول انزوای تاریخی بود، به سمت نگاهی نظام‌مند و ساختاری حرکت کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد این تطور در چند مرحله تاریخی قابل ردیابی است: دوره تأسیس در عصر صفویه با نظریه‌پردازی برای حضور فقه در قدرت؛ دوره تحول با نهضت مشروطه و مواجهه با مدرنیته؛ و دوره تثبیت و تکامل با پیروزی انقلاب اسلامی و طرح نظریه «فقه حکومتی» توسط امام خمینی ره که فقه را به‌مثابه «تئوری اداره جامعه» بازتعریف کرد. این تحول، به شکل‌گیری رویکردهای کلان و متمایزی در دوران معاصر انجامیده است که از «فقه مسائل اجتماعی» تا «فقه نظامات» (با محوریت اندیشه شهید صدر)، «فقه حکومتی» و «فقه تمدنی» را دربر می‌گیرد. مقاله حاضر ضمن تبیین این رویکردها، به‌عنوان نقطه نوآوری خود، به نسبت‌سنجی تحلیلی آنها پرداخته و نشان می‌دهد که این چهار رویکرد، نه دیدگاه‌هایی در عرض یکدیگر، بلکه لایه‌های تحلیلی متکاملی هستند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند. این مقاله نتیجه می‌گیرد که گذار به فقه اجتماعی، یک تحول راهبردی برای اثبات کارآمدی دین در عرصه نظام‌سازی است و تحقق کامل آن، در گرو فهم و به‌کارگیری تلفیقی این رویکردهای چندلایه و تعمیق نگاه بین‌رشته‌ای است.

کلیدواژه‌ها: فقه اجتماعی، فقه فردی، فقه حکومتی، تطور فقه، روش‌شناسی فقه، نظام‌سازی.

بیان مسئله

استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، دانش فقه شیعی را با پرسش‌ها و چالش‌های بنیادینی در عرصه حکمرانی و مدیریت جامعه مواجه ساخت. فقه که در طول تاریخ، به دلیل انزوای سیاسی تشیع، عمدتاً رویکردی فردمحور داشت و به تعبیر شهید صدر «در ذهن فقیه با فرد مسلمان و نه جامعه گره خورده بود» (صدر، ۱۳۷۴، ص ۳۵)، اکنون می‌بایست پاسخگوی نیازهای یک نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جدید باشد. این گذار تاریخی، ضرورت بازاندیشی در گستره، اهداف و روش‌های فقهی را آشکار ساخت و زمینه‌ساز توجه روزافزون به مفهومی تحت عنوان «فقه اجتماعی» گردید.

با این حال، مفهوم «فقه اجتماعی» خود فاقد وضوح معنایی لازم است و در ادبیات معاصر با تفاسیر و رویکردهای گوناگونی به کار رفته است (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۶۹). این ابهام مفهومی، نقطه عزیمت و مسئله اصلی این پژوهش است. بررسی اولیه نشان می‌دهد که حداقل چندین تلقی متفاوت از این اصطلاح وجود دارد:

تلقی سنتی: برخی فقه اجتماعی را صرفاً پرداختن به مسائل اجتماعی موجود در فقه سنتی مانند نماز جمعه و جماعت می‌دانند که در این صورت، مفهومی جدید به‌شمار نمی‌آید (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۷۱).

تلقی ناظر به مسائل مستحدثه: گروهی دیگر آن را معطوف به پاسخگویی به مسائل نوپدید اجتماعی مانند فقه رسانه، بانک، بورس، بیمه و محیط زیست تعریف می‌کنند (تقی‌زاده داوری، ۱۳۸۸، ص ۲۶). این رویکرد که می‌توان آن را «فقه موضوعات» نامید، مسائل جدید را در قالب عناوین کلی فقهی فهم کرده و حکم آن را از عمومات و اطلاعات استنباط می‌کند (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۲).

تلقی جامعه‌شناختی: دیدگاه سوم، فقه اجتماعی را پاسخگویی به مفاهیم و پرسش‌هایی می‌داند که از حوزه علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسی، به فقه عرضه می‌شود؛ مسائلی مانند سبک زندگی، جهانی شدن و عدالت اجتماعی.

تلقی ناظر به مکلف یا موضوع: گاهی فقه اجتماعی به فقهی اطلاق می‌شود که «موضوعش جامعه است» یا «مکلفش جامعه است» (جمع بما هو جمع). این تعاریف خود با پیش‌فرض‌های فلسفی و کلامی عمیقی درباره وجود حقیقی یا اعتباری جامعه و امکان تکلیف‌پذیری آن گره خورده‌اند (ربانی، ۱۳۹۳، ص ۱۶).

تلقی ناظر به روابط: و در نهایت، برخی آن را فقه ناظر به تنظیم «روابط» میان افراد، سازمان‌ها و جوامع می‌دانند (میرباقری، ۱۳۹۵).

این تکرر در تعاریف که گاهی به خلط میان «فقه جمعی» (تعیین تکلیف فرد در یک جمع، مانند نماز جماعت) و «فقه اجتماعی» (تعیین تکلیف ساختارها، نهادها و پدیده‌های اجتماعی) می‌انجامد (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۷۱)، ضرورت یک واکاوی دقیق و تبارشناسانه را دوچندان می‌کند. به تعبیر رهبر معظم انقلاب علیه السلام، فقه سنتی موجود «برای زمانی نوشته شده است که حکومت ظلم و جوری بر سر کار باشد... و یک عده شیعه مستضعف مظلوم هم در گوشه‌ای

زندگی می‌کنند» و این فقه برای اداره یک نظام اجتماعی پیش‌بینی نشده است (خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۱۱/۰۶). این رویکرد فردی باعث می‌شود حکومت اسلامی برای اداره جامعه، ساختارهای غربی را اخذ کرده و صرفاً با فقه فردی به حلال‌سازی ظاهری آنها بپردازد؛ درحالی‌که نتیجه نهایی این ساختارها، همان اهداف ایدئولوژی‌های غربی است (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۶-۶۷). بنابراین گذار از «فقه فردی» به «فقه اجتماعی» صرفاً با افزودن چند مسئله جدید محقق نمی‌شود، بلکه نیازمند تحولی بنیادین در نگاه، روش و اهداف است.

این مقاله درصدد است تا با واکاوی تطورات مفهومی، موضوعی، روشی و غایی «فقه اجتماعی» در دوران معاصر، به این ابهام مفهومی پاسخ دهد و تصویری منسجم از سیر تحول آن ارائه نماید.

پیشینه پژوهش و پرسش اصلی

تحقیقات در زمینه فقه اجتماعی در دهه‌های اخیر رشد چشمگیری داشته و می‌توان آن را در چند محور اصلی دسته‌بندی کرد:

۱. **محور چپستی‌شناسی و مبانی نظری:** این دسته از پژوهش‌ها به تعریف دقیق فقه اجتماعی و تمایز آن از مفاهیم مشابه می‌پردازند. آثاری مانند مقاله «واکاوی جامعه‌شناختی چپستی فقه اجتماعی» (کافی و کافی، ۱۴۰۱) با رویکردی جامعه‌شناختی به تفکیک میان فقه فردی، جمعی و اجتماعی پرداخته‌اند. در همین راستا، مقاله «ماهیت‌شناسی و چگونگی فقه اجتماعی» (ربانی، ۱۴۰۳) به این پرسش بنیادین می‌پردازد که آیا فقه اجتماعی یک دانش صرفاً فقهی است یا دانشی میان‌رشته‌ای؟ اثر جامع و مستقل «درآمدی بر فقه اجتماعی» (ربانی، ۱۴۰۰) نیز به صورت مبسوط به چپستی فقه اجتماعی، مبانی کلامی و فلسفی آن، تفاوت‌های آن با فقه فردی و مسائل کلان آن در حوزه‌های مختلف پرداخته و تلاش کرده است تا یک تصویر منسجم از این دانش ارائه دهد.

۲. **محور روش‌شناسی و ابزارهای اجتهاد:** گروهی دیگر از محققان بر بایسته‌های روش‌شناسانه فقه اجتماعی تمرکز کرده‌اند. مقاله «گستره و روش‌شناسی فقه‌الاجتماع» (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹) با ارائه «الگوی حکمی - اجتهادی»، مدلی چهار مرحله‌ای برای استنباط در مسائل اجتماعی ارائه داده است؛ همچنین مقاله «فقه اجتماعی و بایسته‌های روش‌شناسانه آن» (ربانی، ۱۴۰۰) با تأکید بر اندیشه‌های آیت‌الله فاضل لنکرانی، به ضرورت‌هایی چون توسعه علم اصول و اهمیت موضوع‌شناسی دقیق پرداخته است. کتاب «درآمدی بر فقه اجتماعی» نیز فصلی مجزا را به روش‌شناسی اختصاص داده و بر اهمیت قواعد فقهی اجتماعی (مانند قاعده نفی سبیل و عدم اختلال نظام) و روش تجمیع ظنون تأکید می‌کند (ربانی، ۱۴۰۰).

۳. **محور تبارشناسی و سیر تاریخی:** این دسته از تحقیقات، به ریشه‌یابی تاریخی تطور فقه از رویکرد فردی به اجتماعی پرداخته‌اند. مقاله «روش‌شناسی فقه اجتماعی از دوره تأسیس تا دوره تثبیت» (ربانی و ابراهیمی‌پور، ۱۳۹۶) نمونه برجسته‌ای از این رویکرد است که با تقسیم‌بندی تاریخی، عوامل مؤثر بر این تحول را از عصر صفویه تا انقلاب اسلامی بررسی می‌کند.

۴. **محور ارائه مدل‌ها و نظام‌ها:** این بخش از ادبیات، شامل تلاش برای ارائه نظام‌های اجتماعی مبتنی بر فقه است. کتاب «اقتصادنا» (صدر، ۱۴۲۴ق) به عنوان اثری کلاسیک، نمونه‌ای از تلاش برای استنباط یک «مکتب» اقتصادی است. در دوران معاصر نیز، آثاری چون «رویکردهای فقهی: فقه فردی، فقه نظام‌های اجتماعی، فقه حکومتی» (واعظی، ۱۳۹۸) به دنبال ارائه چارچوبی برای گذار از فقه فردی به فقه نظام بوده‌اند و اندیشمندانی چون آیت‌الله میرباقری نیز بر اهمیت «فقه نظامات» تأکید ورزیده‌اند (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵).

با وجود این پژوهش‌های ارزشمند که هریک به جنبه‌ای از فقه اجتماعی پرداخته‌اند، کمتر اثری یافت می‌شود که این سه محور اصلی (چیستی‌شناسی، تبارشناسی و تحلیل رویکردها) را در یک تحلیل یکپارچه و منسجم ارائه دهد و مهم‌تر از آن، با عبور از سطح توصیف، به «ارزیابی تحلیلی و نسبت‌سنجی رویکردهای معاصر» پردازد. این مقاله درصدد است تا نشان دهد تطور فقه اجتماعی صرفاً یک توالی تاریخی نبوده، بلکه یک تکامل مفهومی و منطقی بوده است که در آن هر رویکرد جدید در پاسخ به کاستی‌های نظری و عملی رویکرد پیشین ظهور کرده است. نوآوری این پژوهش، ارائه یک روایت تحلیلی یکپارچه از این سیر تطور و در نهایت، ارائه یک «مدل تکاملی» برای فهم نسبت میان رویکردهای چهارگانه معاصر است.

روش تحقیق

روش این تحقیق، توصیفی - تحلیلی با رویکرد تاریخی است. در این راستا، با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و اسنادی (شامل آثار فقهی، مقالات علمی و بیانات اندیشمندان محوری) و با تحلیل محتوای کیفی آنها، سیر تطور فقه اجتماعی در دوران معاصر ترسیم و تحلیل خواهد شد. چارچوب زمانی تحقیق، از دوره صفویه به عنوان نقطه آغاز توجه جدی به فقه حکومتی تا دوران پس از انقلاب اسلامی به عنوان دوره تثبیت و تکامل آن را دربر می‌گیرد.

۱. چیستی فقه اجتماعی

پیش از پرداختن به سیر تاریخی و رویکردهای فقه اجتماعی، ضروری است تا مرزهای مفهومی آن به دقت ترسیم شود. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، اصطلاح «فقه اجتماعی» به دلیل نوپدید بودن و تکرر در تلقی‌ها، از ابهام رنج می‌برد. این ابهام، ریشه در خلط میان سه حوزه مفهومی متمایز اما مرتبط دارد: «فقه فردی»، «فقه جمعی» و «فقه اجتماعی». تفکیک این سه مفهوم، گام نخست برای درک صحیح ماهیت و تطور فقه اجتماعی است.

۱-۱. فقه فردی

فقه فردی که پیکره اصلی میراث فقهی ما را تشکیل می‌دهد، دانشی است که به تبیین و استنباط تکالیف و احکام شرعی «فرد بما هو فرد» می‌پردازد (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۶۹). در این نگرش، تمرکز اصلی بر کنش‌های عبادی، معاملاتی و شخصی مکلف، بدون در نظر گرفتن پیوندهای ساختاری او با جامعه و نظام حاکم است. این رویکرد،

محصول طبیعی شرایط تاریخی و انزوای سیاسی فقه شیعه در اعصار متمادی بوده است. چنان که شهید صدر معتقد است، دور بودن فقها از عرصه حکومت باعث شد تا «حرکت اجتهاد در چارچوب سلبی و محدود باقی بماند و از پرداختن به جنبه‌های ایجابی شریعت باز ماند» و در نتیجه، اجتهاد «در ذهن فقیه با فرد مسلمان و نه جامعه گره بخورد» (صدر، ۱۳۷۴، ص ۳۵).

این نگرش فردی، حتی در تحلیل مسائل نیز تأثیرگذار بود. مثال شهید صدر در باب قاعده «لا ضرر» گویاست. ایشان معتقد است فهم رایج از این قاعده که احکام ضرری را نفی می‌کند، با احکامی چون دیات و زکات در تعارض به نظر می‌رسد، اما این برداشت ناشی از یک «نگرش فردی» است؛ درحالی که از منظر «مصالح اجتماعی»، وجود این احکام برای حفظ نظام جامعه ضروری بوده و نبود آنهاست که امری ضرری محسوب می‌شود (صدر، ۱۳۷۴، ص ۳۸). بنابراین فقه فردی با همه غنای خود، برای نظام‌سازی و اداره یک جامعه پیچیده طراحی نشده و دارای محدودیت‌های ذاتی است.

۱-۲. فقه جمعی

مرحله میانی، «فقه جمعی» است که گاهی به اشتباه با فقه اجتماعی یکسان پنداشته می‌شود. در اینجا، موضوع دیگر «فرد بما هو فرد» نیست، بلکه «فرد بما هو فی الجمع والجماعة» است؛ یعنی تکالیف فرد در یک اجتماع انسانی بررسی می‌شود (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۷۱). برخلاف تصور اولیه، مصادیق این نوع فقه تنها به عباداتی چون نماز جماعت و حج محدود نمی‌شود، بلکه ابوابی چون جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، خمس، زکات و به‌ویژه ابواب مربوط به خانواده (نکاح و طلاق) را نیز دربر می‌گیرد. در این ابواب، هرچند مخاطب اصلی همچنان فرد است، اما حکم شرعی در یک شبکه از روابط تعریف می‌شود و کنش یک فرد مستقیماً با حقوق و تکالیف دیگران گره می‌خورد. بنابراین برخلاف فقه فردی محض، فقه شیعه هیچ‌گاه به‌طور کامل از مسائل اجتماعی غافل نبوده و همواره بخشی از ظرفیت خود را صرف تنظیم روابط مؤمنان و سامان‌دهی به حیات اجتماعی آنان، حتی در ذیل حکومت‌های جائر کرده است. فقه خانواده، فقه معاملات بازار و فقه قضایی شیعه، همگی نظامات خردی را برای اداره زندگی جمعی فراهم می‌کردند. باین حال، در این سطح نیز نگاه فقه عمده‌تاً ناظر به «روابط بین افراد» است و هنوز به تحلیل و ارائه حکم برای «ساختارها و نظامات کلان» به‌مثابه یک موضوع مستقل نرسیده است.

۱-۳. فقه اجتماعی

فقه اجتماعی به معنای دقیق کلمه، یک جهش کیفی از دو سطح قبلی و حاصل یک «تغییر پارادایم» در نگاه به دین و جامعه است. در این پارادایم جدید که با اندیشه‌های متفکرانی چون امام خمینی^ع و شهید صدر به اوج خود رسید، موضوع فقه صرفاً رفتار فرد یا افراد در جمع نیست، بلکه «جامعه»، «نظام‌های اجتماعی»، «ساختارها»، «تهادها» و «اشخاص حقوقی» به‌عنوان موضوعات یا حتی مکلفین مستقل مورد توجه قرار می‌گیرند (کافی و کافی، ۱۴۰۱،

ص ۸۲؛ ربانی، ۱۳۹۳، ص ۱۶). فقه اجتماعی به دنبال استنباط احکام شرعی برای تنظیم امور «خود اجتماع» و پدیده‌های کلان آن است. این همان نگاهی است که امام خمینی^ع با معرفی فقه به‌عنوان «تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور» (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۲۸۹) و تلقی «حکومت» به‌مثابه «فلسفه عملی تمامی فقه» آن را تئوریزه کردند (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۶). در این منظر، فقه باید قابلیت نظام‌سازی برای حل معضلات کلان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را داشته باشد.

با توجه به مباحث فوق، می‌توان تعریف ذیل را از فقه اجتماعی ارائه داد:

فقه اجتماعی، رویکردی نظام‌مند و غایت‌گرا به فقه است که با بازگشت به منابع اصیل دین (کتاب، سنت و عقل)، به دنبال استنباط و طراحی نظامات، ساختارها و احکام کلان لازم برای اداره جامعه اسلامی و تحقق اهداف اجتماعی شریعت در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و قضایی است. این فقه، افزون بر فرد، جامعه و حکومت را به‌عنوان مکلف و تاریخ را به‌مثابه متعلق تکلیف به رسمیت شناخته و هدف خود را تنها بیان حکم نمی‌داند، بلکه تحقق عینی شریعت در قالب یک تمدن الهی را دنبال می‌کند.

بر اساس این تعریف، می‌توان ویژگی‌های کلیدی فقه اجتماعی را این‌گونه برشمرد:

۱. موضوع محوری ساختاری: موضوع آن صرفاً رفتار فرد نیست، بلکه مسائل بنیادین و ساختاری جامعه است؛ موضوعاتی مانند شکل حکومت، قانون اساسی، ارکان حاکمیت، نظریه ولایت فقیه، نظام قضایی، روابط بین‌الملل و الگوی اقتصاد اسلامی و در مراحل بعد، نهادهای اجتماعی مانند بانک، رسانه، بازار سرمایه و محیط زیست.

۲. نگرش نظام‌مند: مسائل را به‌صورت یکپارچه و در چارچوب یک نظام کلی (نظام اقتصادی، سیاسی، قضایی و...) تحلیل می‌کند. برای مثال، خمس و زکات را نه فقط به‌عنوان تکلیف فردی، بلکه به‌عنوان اجزای یک «نظام مالی» منسجم برای تحقق اهداف اجتماعی اسلام بررسی می‌کند.

۳. توجه به شخصیت‌های حقوقی: برای جامعه، دولت، سازمان‌ها و نهادهای شخصیت حقوقی قائل شده و تکالیف و حقوق آنها را استنباط می‌کند. این نگاه، پاسخی است به این پرسش که آیا «جمع بما هو جمع» می‌تواند مکلف باشد؟ از این منظر، ممکن است خطاب شارع مستقیماً متوجه یک ساختار یا نهاد باشد، نه فقط افراد درون آن (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۹-۷۰).

۴. غایت‌مندی اجتماعی و تمدنی: هدف آن صرفاً سعادت اخروی فرد نیست، بلکه تحقق اهداف کلان اجتماعی شریعت مانند اقامه قسط (حدید: ۲۵)، تحقق عدالت، امنیت و رشد جامعه اسلامی است. این رویکرد همچنین به دنبال تبیین و ارائه احکام در سه سطح «رفتاری»، «راهبردی» و «ساختاری» است تا بتواند به‌صورت همه‌جانبه جامعه را مدیریت کند (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۷۲).

۵. ماهیت بین‌رشته‌ای: فقه اجتماعی برای فهم دقیق موضوعات پیچیده مدرن، ناگزیر از تعامل نظام‌مند با سایر علوم، به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی است تا بتواند موضوع‌شناسی دقیقی انجام داده و حکمی کارآمد صادر نماید.

۲. ادوار تاریخی تطور فقه اجتماعی

تطور فقه اجتماعی و گذار از نگاه فردمحور به رویکردی ساختاری و نظاممند، یک شبه رخ نداده، بلکه محصول یک فرآیند تاریخی تدریجی است. بنیان‌های فقه اجتماعی و حکومتی در منابع اصیل دین یعنی قرآن کریم و سنت و سیره حکومتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به روشنی وجود دارد. با این حال، به دلیل شرایط تاریخی و زیست سیاسی شیعه در ذیل حکومت‌های غیر، این بخش مهم از فقه، مجال بسط و تحقق کامل نیافت و به تدریج فقه فردی و تنظیم روابط خرد اجتماعی به بخش غالب فقه تبدیل شد. بنابراین تطور فقه اجتماعی در اعصار بعد، نه به معنای تأسیس از عدم، بلکه به معنای «بازگشت به منابع اصیل» و تلاش برای «احیا و بسط» آن ظرفیت مغفول مانده است. برای فهم عمیق این تطور، می‌توان آن را در چند دوره تاریخی کلیدی بررسی کرد.

۲-۱. دوره تأسیس: عصر صفویه و نظریه‌پردازی محقق کرکی

هرچند رگه‌هایی از توجه به مسائل حکومتی در آثار فقه‌های پیشین نیز قابل ردیابی است، اما نقطه عطف تاریخی و دوره تأسیس فقه اجتماعی به معنای توجه مدون و نظریه‌پردازی برای حضور فقه در عرصه قدرت، بی‌شک عصر صفویه است. پیش از این دوره، همان‌طور که شهید صدر تحلیل می‌کند، فقه شیعه به دلیل «انزوای سیاسی و دور از عرصه‌های اجتماعی به سر بردن»، عمدتاً رویکردی فردی و سلبی داشت (صدر، ۱۳۷۴، ص ۳۵). اما با روی کار آمدن صفویان و اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی، فرصتی بی‌سابقه برای فقه‌های شیعه جهت حضور در حکومت و نظریه‌پردازی برای اداره جامعه فراهم آمد.

در این میان، نقش محقق کرکی (متوفی ۹۴۰ق) به عنوان پیشگام این دوره، برجستگی ویژه‌ای دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۷). او که از فقه‌های بزرگ جبل عامل و پرورش یافته مکتب اصولی شهید اول بود، با دعوت رسمی شاه طهماسب به ایران آمد و با نظریه‌پردازی درباره «مشارکت علما در دولت صفوی»، گامی اساسی در گذار از سیاست سلبی به سیاست ایجابی برداشت (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰-۱۲۱). محقق کرکی صرفاً به همکاری با سلطان نمی‌اندیشید؛ او با طرح مباحثی چون ولایت فقیه و حدود آن، خراج و مقاسمه و وجوب اقامه نماز جمعه، پایه‌های نظری حضور فقیه در رأس حاکمیت یا نظارت بر آن را بنیان نهاد. او معتقد بود در عصر غیبت، حکومت از آن فقیه جامع‌الشرایط است و شاه، در واقع «نائب مجتهد» برای اداره کشور محسوب می‌شود؛ ایده‌ای که توسط شاه طهماسب نیز به صراحت پذیرفته شد (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۱۲۱).

فعالیت‌های عملی او مانند ترویج فرائض دینی، اقامه نماز جمعه و جماعت، و قلع و قمع مفاصد اجتماعی نشان از تلاش برای عینیت بخشیدن به فقه در عرصه عمومی داشت. اگرچه فقه در این دوره هنوز به معنای امروزی کلمه «نظام‌ساز» نشده بود و بیشتر بر احکام اجتماعی پراکنده تمرکز داشت، اما نگرارش رساله‌های متعدد درباره خراج و نماز جمعه و طرح نظریه ولایت فقیه، زمینه را برای ورود فقه به عرصه اجتماع فراهم کرد و به همین دلیل این دوره را می‌توان به حق، دوره «تأسیس فقه اجتماعی» نامید (ربانی و ابراهیمی‌پور، ۱۳۹۶، ص ۴۳).

۲-۲. دوره تحول: از نهضت مشروطه تا آستانه انقلاب اسلامی

دوره دوم که می‌توان آن را «دوره تحول» نامید، با مواجهه جدی جهان اسلام با مدرنیته و استعمار غربی آغاز می‌شود. این تحول از آن جهت بود که فقه شیعه را از پاسخگویی به مسائل درونی جامعه اسلامی، به موضع‌گیری در برابر یک تمدن رقیب و مفاهیم نوپدید آن واداشت. در این دوره، فقه از لاک مباحث فردی خارج شد و به عرصه عمومی و سیاسی گام نهاد.

۲-۲-۱. واکنش‌های اولیه: فقه دفاعی و نظارتی در عصر قاجار

نخستین بروزهای این تحول، در قالب «فقه دفاعی» در برابر تجاوز خارجی و «فقه نظارتی» در برابر استبداد داخلی شکل گرفت.

رساله‌های جهادیه: در جریان جنگ‌های ایران و روس، فقهای برجسته‌ای چون شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در کتاب «کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء» و میرزای قمی در «رساله جهادیه»، با استناد به ادله فقهی، حکم به وجوب جهاد دفاعی دادند. استدلال اصلی ایشان مبتنی بر قاعده «دفاع از بیضه اسلام» و جلوگیری از تسلط کفار بر سرزمین‌های اسلامی بود. این حرکت، فقه را از یک امر فردی به ابزاری برای حفظ کیان ملی و سیاسی جامعه تبدیل کرد و برای نخستین بار پس از دوره صفویه، فقها در جایگاه رهبری یک حرکت ملی قرار گرفتند؛ هرچند این تلاش‌ها هنوز به نظریه‌پردازی برای یک ساختار حکومتی جایگزین منجر نشده بود (حائری، ۱۳۸۶، ص ۲۵-۳۱).

نظارت بر سلطنت: در داخل کشور، فقیهان قدرتمندی چون ملاعلی کنی در تهران، با استناد به مبانی فقهی، در برابر قدرت مطلق شاه ایستادند. ایشان در نامه مشهور و مفصل خود به ناصرالدین شاه، با صراحت بر این نکته تأکید کرد که مشروعیت سلطنت، مشروط به اجرای احکام شرع است و پادشاه حق قانون‌گذاری مستقل از شریعت را ندارد. او با این کار، عملاً قدرت حاکم را مقید و مشروط به نظارت علما و انطباق با فقه می‌دانست و برای فقها شأن نظارتی و حق اعتراض به تصمیمات مخالف شرع را قائل بود (داوری، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲).

واقعه تحریم تنباکو (۱۳۰۹ق) به رهبری میرزای شیرازی، اوج این رویکرد نظارتی و دفاعی بود. در این رویداد، یک فتوای فقهی که بر اساس قاعده «نفی سبیل» (نفی سلطه کفار بر مسلمین) صادر شده بود، توانست یک قرارداد استعماری را لغو کرده و قدرت بسیج‌کنندگی دین را در سطح ملی به نمایش بگذارد. باین حال، این موارد بیشتر واکنش‌های مقطعی در برابر یک بحران بودند تا یک حرکت نظام‌مند برای ارائه ساختار جایگزین.

۲-۲-۲. نقطه عطف مشروطه: نظریه‌پردازی برای شکل حکومت

نهضت مشروطه (۱۳۲۴ق) فقه را از موضع نظارتی به جایگاه نظریه‌پردازی برای «شکل حکومت» کشاند. این دوره، صحنه مناظرات فکری عمیقی میان دو جریان اصلی فقهی بود:

مشروطه‌خواهان: فقیهانی چون آخوند خراسانی و میرزای نائینی، با درک شرایط زمانه، حکومت مشروطه را

راهی برای «تحدید ظلم» و جلوگیری از استبداد مطلق می‌دانستند. نائینی در کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة» استدلال می‌کند که در عصر غیبت که دسترسی به حاکم معصوم ممکن نیست، حکومت موجود از دو حال خارج نیست: یا «تملیک و استبدادیه» است که در آن حاکم، کشور و مردم را ملک خود می‌داند، یا «ولایتیه و محدوده» است که در آن، قدرت حاکم توسط قانون و نظارت مردم محدود می‌شود. از آنجاکه حکومت نوع اول، مصداق بارز «غصب» و ظلم است، تلاش برای محدود کردن آن از طریق قانون اساسی و مجلس، یک «واجب عقلی و شرعی» برای جلوگیری از افسد به فاسد است (نائینی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۰-۴۵).

مشروطه مشروعه‌خواهان: در مقابل، فقیهانی چون شهید شیخ فضل‌الله نوری، با وجود مخالفت با استبداد، اساس قانون‌گذاری توسط بشر را با حاکمیت مطلقه خداوند در تضاد می‌دیدند. ایشان در لوائح و رساله‌های خود، مانند «رساله حرمت مشروطه»، استدلال می‌کردند که «قانون‌گذاری» شأنی الهی است و واگذاری آن به مجلسی متشکل از نمایندگان مردم، حتی اگر مسلمان باشند، نوعی «بدعت» و شرک در تشریع است. از نظر ایشان، مجلس تنها می‌تواند در امور عرفی و اجرایی تصمیم‌گیری کند، نه در وضع قوانینی که در عرض شریعت قرار گیرند. به همین دلیل بر قید «مشروعه» و نظارت قطعی فقها بر تمام مصوبات تأکید داشتند (ترکمان، ۱۳۶۲، ص ۵۵-۶۰). این منازعات فکری، هرچند به نتیجه واحدی نرسید، اما سطح دغدغه‌های فقهی را به شکل بی‌سابقه‌ای ارتقا داد.

۲-۲-۳. پیش‌گامان نظام‌سازی: از مدل عملی تا تعمیق فلسفی

در ادامه این مسیر و پیش از ظهور متفکران برجسته‌ای چون امام خمینی^{۱۱} و شهید صدر، تلاش‌های نظری و عملی مهم دیگری نیز صورت گرفت که نباید نادیده گرفته شوند.

آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری: ایشان فراتر از نظریه، در منطقه لارستان عملاً یک حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در مقیاس محلی برپا کردند. او در رساله «قانون در اتحاد دولت و ملت»، با طراحی یک قانون اساسی اسلامی، تلاش کرد تا مدلی از قانون‌گذاری ارائه دهد که در آن، قوانین عرفی باید ذیل قوانین شرعی تعریف شوند. حکومت ایشان شامل تأسیس نهادهای نظامی (قشون اسلامی)، اقتصادی (تأسیس شرکت اسلامی) و قضایی (محکمه شرع) بود و برای تأمین مالی حکومت، مالیات‌های اسلامی وضع می‌کرد. این اقدامات، نمونه‌ای عملی و کم‌نظیر از تلاش برای نظام‌سازی فقهی در آن عصر محسوب می‌شود (جعفریان، ۱۳۸۲، ص ۲۴۵-۲۵۰).

آیت‌الله شاه‌آبادی: استاد امام خمینی^{۱۲} با نگاهی عمیق و تلفیقی از عرفان، فلسفه و فقه، بنیان‌های نظری اسلام سیاسی و اجتماعی را بازتعریف کرد. ایشان در کتاب «سذرات المعارف» با تکیه بر توحید افعالی، حکومت طاغوت را مصداق شرک در ربوبیت تشریعی می‌دانست. از منظر ایشان، همان‌طور که خداوند ربوبیت تکوینی بر عالم دارد، انبیا و اولیا نیز مجرای ربوبیت تشریعی او در جامعه هستند؛ بنابراین مبارزه برای حاکمیت الهی، صرفاً یک وظیفه سیاسی نیست، بلکه بخشی از مسیر توحید و سلوک معنوی است. این نگاه که سیاست را امری در طول توحید و عرفان

تعریف می‌کند، تأثیری عمیق بر شکل‌گیری اندیشه حکومتی امام خمینی^ع داشت و راه را برای عبور از نگاه صرفاً فقهی به یک نگاه جامع و فلسفی به حکومت هموار کرد (شاه‌آبادی، ۱۳۸۰، ص ۴۵-۴۷).

پس از این زمینه‌سازی‌ها بود که اندیشمندانی چون شهید سیدمحمدباقر صدر توانستند با نگاهی نظام‌مند، به این تحول عمق بیشتری بخشند. دغدغه اصلی ایشان، مواجهه با نظامات اجتماعی رقیب مانند مارکسیسم و سرمایه‌داری و ارائه یک جایگزین اسلامی بود؛ چراکه معتقد بودند کاربست نظام‌های غربی در جوامع اسلامی، عملاً به حاکمیت مبانی و اهداف مدرنیته منجر خواهد شد (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۵). او با تحلیل دقیق از علل «فردی شدن فقه»، به دنبال احیای بعد اجتماعی شریعت بود و با ارائه نظریه «منطقه الفراغ»، چارچوبی برای قانون‌گذاری حکومت اسلامی در حوزه‌های نوپدید فراهم کرد. او پیش‌تاز «فقه نظامات» بود که می‌کوشید مکتب اقتصادی و اجتماعی اسلام را به‌عنوان یک کل منسجم و به‌هم‌پیوسته استنباط کند (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۳).

۲-۳. دوره تثبیت و تکامل: عصر انقلاب اسلامی

نقطه اوج تطور فقه اجتماعی و دوره «تثبیت و تکامل» آن، با وقوع انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی^ع فرا رسید. اگر در دوره‌های قبل، فقه در حاشیه قدرت بود، در این دوره، فقه خود به «متن قدرت» و «نظریه اداره جامعه» تبدیل شد (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۵).

امام خمینی^ع با ارائه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» و تفسیر فقه به‌مثابه «تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور» (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۲۸۹)، پارادایم حاکم بر فقه را به‌کلی دگرگون ساختند.

این نگاه، صرفاً یک نظریه باقی نماند، بلکه در عمل نیز به عینیت رسید. مهم‌ترین تجلی این تطور، نقش بی‌بدیل فقه در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی بود. اصول کلیدی قانون اساسی، از اصل ولایت فقیه گرفته تا ساختار قوا و حقوق ملت، همگی بر مبانی فقهی استوار شدند. پس از آن، نهادهای برآمده از این قانون، مانند «شورای نگهبان» که وظیفه انطباق کلیه مصوبات با شرع و قانون اساسی را بر عهده دارد، فقه را به‌صورت نهادینه وارد فرآیند قانون‌گذاری و حکمرانی کردند. تأسیس «مجمع تشخیص مصلحت نظام» نیز راهکاری فقهی برای حل بن‌بست‌های ناشی از تراحم احکام و مصالح حکومتی بود.

پس از استقرار جمهوری اسلامی، فقه با چالش‌های عملی بی‌شماری در حوزه‌هایی چون قانون‌گذاری، اقتصاد، سیاست خارجی، حقوق عمومی و... مواجه شد. دولت در اداره جامعه همواره با مسائل جدیدی روبه‌رو است و در همه این حوزه‌ها نیازمند نظریه فقهی است. این مواجهه عملی، بزرگ‌ترین محرک برای بسط فزاینده فقه اجتماعی بوده و آن را از یک ایده نظری به یک واقعیت عینی و در حال تکامل، بدل کرده است.

در یک جمع‌بندی از این سیر تاریخی، می‌توان دید که تطور فقه اجتماعی صرفاً یک تغییر در وضعیت سیاسی فقه‌ها نبوده، بلکه بستری برای یک تکامل فکری درونی بوده است. هر دوره تاریخی، فقه را با سطح جدیدی از مسائل

مواجه ساخت و آن را از پاسخگویی به احکام پراکنده (عصر صفویه)، به نظریه پردازی برای شکل حکومت (عصر مشروطه) و در نهایت به ارائه تئوری اداره کامل جامعه (عصر انقلاب اسلامی) سوق داد. این تطور تاریخی، زمینه را برای ظهور رویکردهای مفهومی متمایزی که در ادامه به آنها پرداخته می شود، فراهم آورد.

۳. عوامل و محرک های تطور فقه اجتماعی

تطور فقه از رویکرد فردمحور به رویکرد اجتماعی، یک تحول خودبه خودی و صرفاً درون گفتمانی نبوده، بلکه معلول مجموعه ای از عوامل و فشارهای بیرونی و درونی است. این عوامل را می توان در سه دسته کلیدی طبقه بندی کرد: عوامل سیاسی، عوامل اجتماعی و تمدنی و عوامل علمی - فکری. این محرک ها در تعامل با یکدیگر، زمینه را برای بازاندیشی در فقه و حرکت به سوی یک نگاه نظام مند و اجتماعی فراهم آوردند.

۳-۱. عوامل سیاسی: از همکاری تا تشکیل حکومت

بی تردید، مهم ترین و بنیادی ترین عامل در تطور فقه اجتماعی، تغییر در نسبت فقه و فقها با قدرت سیاسی بوده است (ربانی و ابراهیمی پور، ۱۳۹۶، ص ۳۶). تا زمانی که فقه در «انزوای سیاسی» به سر می برد و فقها از عرصه حکومت داری دور بودند، به طور طبیعی تمرکز بر مسائل فردی و حفظ هویت شیعیان در اقلیت بود، اما هرگاه که زمینه ای برای حضور سیاسی فقها فراهم شد، فقه نیز به ناچار با پرسش های عرصه عمومی و حکمرانی مواجه گردید.

تشکیل حکومت صفوی: همان طور که در بخش قبل اشاره شد، با روی کار آمدن صفویه و دعوت از فقیه برجسته ای چون محقق کرکی، فقه برای اولین بار با چالش اداره جامعه روبه رو شد. این امر سبب شد تا مباحثی چون خراج، مقاسمه و ولایت فقیه که مستقیماً به امر حکومت مربوط می شوند، در کانون توجه قرار گیرند و فقه از لاک فردی خود خارج شود (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰). در این دوره، فقه نقش «همکار» و «مشروعیت بخش» به دولت را ایفا کرد.

انقلاب مشروطه: در نهضت مشروطه، نقش فقه تغییر کرد. فقها نه در مقام همکاری با دولت، بلکه در جایگاه «نظارت» و «محدود کردن قدرت استبدادی» ظاهر شدند. تلاش آیت الله نائینی در «تنبيه الامه و تنزيه الملة» برای تنویریه کردن حکومت مشروعه و تطبیق آن با مبانی دینی، نمونه بارز این تحول بود (نائینی، ۱۴۱۹ق). در اینجا فقه به دنبال ارائه یک «مدل سیاسی» جایگزین برای سلطنت مطلقه بود.

انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی: نقطه اوج این تطور، پیروزی انقلاب اسلامی بود. با تأسیس حکومت دینی، فقه دیگر نه همکار و نه ناظر، بلکه خود مبنای اصلی نظام سازی و حکمرانی قرار گرفت. این تحول، بزرگ ترین محرک برای تکامل فقه اجتماعی بود. به بیان رهبر معظم انقلاب علیه السلام، با تأسیس حکومت اسلامی، ده ها و صدها مشکل فقهی خودنمایی کرد و مسائلی چون مالیات، قراردادهای دولتی، نظام مالکیت و روابط خارجی، فقه موجود را با چالش های جدی مواجه ساخت (خامنه ای، ۱۳۶۴/۰۶/۱۱). این نیاز عملی و ضرورت اداره کشور بود که

فقه را وادار کرد تا با نگاهی حکومتی، تمامی ابواب فقه را بازخوانی کنند و فقهی برای «اداره نظام» و نه فقط «اداره فرد» تدوین نمایند. به تعبیر امام خمینی^ع، حکومت «فلسفه عملی تمام فقه» است و همین امر، بزرگ‌ترین فشار را برای گذار از فقه فردی به فقه اجتماعی ایجاد کرد.

۳-۲. عوامل اجتماعی و تمدنی

مهم‌ترین عامل در این حوزه، مواجهه جهان اسلام با «تهاجم تمدن مادی غرب» بود. این تهاجم که از دوران استعمار آغاز شد، صرفاً یک چالش نظامی یا سیاسی نبود، بلکه زیست جهان، فرهنگ و ساختارهای اجتماعی مسلمانان را هدف قرار داد. تمدن غرب با ارائه نهادهای، قوانین و سبک زندگی جدید، الگوی زیست اسلامی را به حاشیه راند و نظام‌های آموزشی، اقتصادی و حقوقی خود را جایگزین کرد.

این چالش تمدنی، اندیشمندان مسلمان را در چند مرحله به واکنش واداشت:

مرحله واکنش تدافعی: در ابتدا، بسیاری از فقها و متفکران در برابر مظاهر تمدن غرب موضعی تدافعی و طردکننده اتخاذ کردند.

مرحله انفعال و توجیه: در مرحله بعد، برخی تلاش کردند تا نهادهای غربی را با ابزارهای فقه فردی «حلال‌سازی» کنند و نوعی سازگاری میان سنت و مدرنیته ایجاد نمایند. این همان رویکردی است که به انفعال فقه و خدمت ناخواسته آن به اهداف تمدن رقیب می‌انجامد (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۷).

مرحله بازسازی و ارائه نظام جایگزین: در نهایت، متفکران پیش رو مانند امام خمینی^ع و شهید صدر به این نتیجه رسیدند که راهکار نهایی، نه طرد و نه پذیرش منفعلانه، بلکه «ارائه نظام‌های جایگزین» برآمده از مبانی اسلام است. این درک که اسلام خود یک «گفتمان تمدنی» رقیب است و باید برای تمام ابعاد زندگی اجتماعی نظریه داشته باشد، بزرگ‌ترین محرک اجتماعی برای حرکت به سوی فقه اجتماعی و نظام‌ساز بود.

۳-۳. عوامل علمی و فکری: نوآوری‌های روش‌شناختی

در کنار عوامل سیاسی و اجتماعی و تمدنی، ظهور اندیشمندان نوآور و طرح ایده‌های جدید در حوزه «روش‌شناسی اجتماع» نیز نقش کلیدی در هموار کردن مسیر فقه اجتماعی داشت. این نوآوری‌ها، ابزارهای لازم برای استنباط احکام اجتماعی را در اختیار فقها قرار داد.

نقش زمان و مکان در اجتماع: برجسته شدن عنصر «زمان و مکان» توسط امام خمینی^ع یک توجه کلیدی بود. این به معنای تغییر در روش فقه نبود، بلکه به معنای لزوم تیزبینی فقیه در فهم موضوعات جدید و پیچیده‌ای بود که در بستر نظام جهانی جدید شکل می‌گرفتند. ایشان معتقد بودند که یک مسئله ممکن است در شرایط زمانی و مکانی متفاوت، به «موضوعی جدید» تبدیل شود و حکمی جدید بطلبد (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۹۸). این دیدگاه، فقه را از یک علم انتزاعی و تاریخی به دانشی پویا و پاسخگو به مقتضیات زمان تبدیل کرد و راه را برای عبور

از احکام ثابت و ورود به مسائل متغیر اجتماعی باز نمود.

توجه به مقاصد الشریعه و مصلحت: اگرچه فقه شیعه، «مصلحت» را به عنوان منبعی مستقل همچون اهل سنت به رسمیت نمی‌شناسد، اما توجه به «مقاصد» و «مصلح عمومی» در فرایند استنباط، به‌ویژه در حوزه احکام حکومتی، همواره وجود داشته و در دوران معاصر تقویت شده است. درک اینکه احکام الهی تابع مصالح و مفساد واقعی هستند، به فقیه اجازه می‌دهد تا در تراجم احکام، مصلحت اهم جامعه را بر امور دیگر مقدم بدارد. این رویکرد، ابزار مهمی برای مدیریت اجتماعی و صدور احکام ولایی است (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۳۴-۳۶).

فهم اجتماعی از نص و رویکرد سیستمی: متفکرانی چون شهید صدر بر ضرورت «فهم اجتماعی از نص» تأکید کردند؛ به این معنا که یک نص، علاوه بر معنای لغوی، دارای یک مفهوم اجتماعی گسترده‌تر است که تنها با نگاه به کل نظام شریعت و شرایط صدور آن قابل درک است. این «نگاه سیستمی» یا «مجموعه‌نگری»، به جای بررسی مسائل به صورت موضوعات از هم منفصل، آنها را در یک شبکه یکپارچه و به هم پیوسته تحلیل می‌کند و معتقد است استنباط حکم یک «نظام» به عنوان یک کل، روشی متفاوت از استنباط حکم تک تک عناصر آن دارد (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۱).

در مجموع، تعامل این سه دسته از عوامل، فقه شیعه را از یک دانش عمدتاً فردمحور به دانشی تبدیل کرد که داعیه و ظرفیت نظام‌سازی و مدیریت جامعه را دارد و این همان گذار تاریخی به سوی «فقه اجتماعی» است.

۴. رویکردهای کلان در فقه اجتماعی معاصر

پس از انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی، ضرورت «فقه اجتماعی» به یک اجماع عمومی در میان اندیشمندان و مسئولان تبدیل شده، اما پرسش اساسی از «چیستی» و «چگونگی» تحقق این فقه، به شکل گیری رویکردها و مکاتب فکری متفاوتی انجامید. این رویکردها که هریک پاسخی به چالش‌های نظری و عملی پیش روی نظام بودند، در گستره، اهداف و روش با یکدیگر تمایز دارند. در ادامه، چهار رویکرد کلان معاصر را که می‌توان آنها را در یک طیف از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین سطح دسته‌بندی کرد، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم.

۴-۱. رویکرد فقه مسائل اجتماعی

این رویکرد، ابتدایی‌ترین و شاید رایج‌ترین تلقی از فقه اجتماعی است. در این نگاه، فقه اجتماعی به معنای پاسخگویی به مسائل نوپدید (مستحدثه) با ابزارها و روش‌های فقه سنتی است. در واقع، این رویکرد «موضوع» فقه را گسترش می‌دهد، اما در «روش» و «نگرش» تحول بنیادینی ایجاد نمی‌کند.

در این تلقی، فقه اجتماعی یک بخش جدید در کنار سایر ابواب فقهی است، نه یک نگاه حاکم و وصفی محیط بر تمام مباحث فقه. به بیان دیگر، این رویکرد به جای ارائه یک «نظام» اقتصادی اسلامی، تلاش می‌کند تا پدیده‌هایی

مانند بانک یا بیمه را با روش‌هایی مانند «تطبیق» با عقود سنتی یا یافتن ادله شرعی، توجیه یا تصحیح کند (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۷۲). این تلاش، اگرچه ضروری و ارزشمند است، اما به اذعان منتقدان، برای اداره یک نظام اجتماعی پیچیده کافی نیست و فقه را در موضعی «منفعل» و «تابع ساختارهای موجود» قرار می‌دهد (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۵). شهید صدر با انتقاد از این نگاه، معتقد بود فقه نباید تنها به دنبال راه‌حلی برای «فرد مسلمان» در تعامل با ساختارهای موجود باشد، بلکه باید خود آن «ساختار» (مانند نظام ربوی) را به‌عنوان یک مشکل اجتماعی به چالش بکشد (صدر، ۱۳۷۴).

این رویکرد که عمدتاً حاصل مواجهه اولیه فقه با مظاهر دنیای مدرن است، گامی ضروری اما ناکافی در مسیر تکامل فقه اجتماعی محسوب می‌شود.

۲-۴. رویکرد فقه نظامات

کاستی‌های رویکرد «فقه مسائل» در مواجهه با چالش‌های ساختاری، زمینه را برای ظهور یک دیدگاه عمیق‌تر و جامع‌تر فراهم کرد. این رویکرد که یک گام کیفی فراتر از نگاه قبلی است، محصول تلاش برای عبور از مسائل جزئی و رسیدن به یک نگاه کلان و سیستماتیک است. این تلاش، پاسخی است به یکی از مهم‌ترین رسالت‌های معاصر حوزه‌های علمیه، یعنی «مرکز تولید و تبیین اندیشه اسلام در باب نظامات اجتماعی»: «رسالتی که رهبر معظم انقلاب^ع در بیانیه یک‌صدمین سال تأسیس حوزه علمیه قم بر آن تأکید کردند و آن را لازمه حرکت به‌سوی «تمدن نوین اسلامی» دانستند (خامنه‌ای، ۱۴۰۴/۰۸/۰۲). رویکرد فقه نظامات دقیقاً در همین راستا حرکت می‌کند. پیشگام اصلی این رویکرد، شهید سیدمحمدباقر صدر است. در این دیدگاه، فقه اجتماعی صرفاً پاسخ به مسائل مستحدثه نیست، بلکه تلاش برای «استنباط نظامات اجتماعی» از منابع دین است تا بستر حیات اجتماعی بر اساس آموزه‌های دین ساماندهی شود (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۲).

شهید صدر برای تبیین این رویکرد، میان چند مفهوم کلیدی تمایز قائل می‌شود:

۱. تمایز «مکتب» از «علم»: ایشان معتقد بود اقتصاد اسلامی یک «مکتب» است، نه یک «علم». علم، واقعیت‌های موجود را توصیف و تبیین می‌کند (هست‌ها)، اما مکتب، شیوه تنظیم و سامان‌دهی حیات اجتماعی را بر اساس ارزش‌ها و اهداف خاصی تجویز می‌کند (بایدها و نبایدها). بنابراین مکتب اقتصادی اسلام، روش تحقق عدالت را ارائه می‌دهد (صدر، ۱۴۲۴ق، ص ۴۱۷-۴۲۰).

۲. تمایز «نظام» از «قانون»: نظام اقتصادی، زیرساخت و مجموعه مفاهیم و نظریاتی است که سلوک اقتصادی را هدایت می‌کند، اما قانون، تشریع ضوابطی است که آن نظام را در عرصه عمل پیاده می‌سازد (صدر، ۱۴۲۴ق، ص ۴۲۴).

۳. روش «اکتشاف»: از آنجاکه در نصوص دینی، مفاهیم کلی یک نظام به‌صراحت بیان نشده، شهید صدر روش

دستیابی به نظام را «اکتشاف» می‌داند؛ یعنی فقیه باید با نگاهی مجموعه‌نگر و سیستمی، از احکام و فتاویٰ جزئی (روینا) حرکت کرده و به مبانی، مفاهیم و اهداف کلی آن نظام (زیربنا) دست یابد (صدر، ۱۴۲۴ق، ص ۴۳۳). این رویکرد، همچنین پیامدهای مهمی در تعریف «موضوع»، «مکلف» و «سنخ حکم» دارد. موضوع در اینجا یک «کل منسجم» است نه عناوین منفک. مکلف، «مجموعه» و «نظام» است نه فقط آحاد افراد، و سنخ تکلیف، یک «تکلیف جمعی و هماهنگ» است که با واجب عینی و کفایی تفاوت دارد (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۷۲-۸۰). این رویکرد، فقه را از پاسخگویی موردی به جایگاه نظریه‌پردازی برای ساختارهای کلان اجتماعی ارتقا می‌دهد.

۳-۴. رویکرد فقه حکومتی

درحالی که «فقه نظامات» بنیان‌های نظری لازم برای نظام‌سازی را فراهم می‌کرد، چالش عملی اداره یک حکومت واقعی پس از انقلاب اسلامی، ضرورت یک گام تکاملی دیگر را آشکار ساخت. این رویکرد که با نام و اندیشه امام خمینی^۱ گره خورده است، نقطه اوج تطور فقه اجتماعی در عصر حاضر و عامل اصلی تثبیت آن است (ربانی و ابراهیمی‌پور، ۱۳۹۶، ص ۴۴). برخی این رویکرد را ذیل عنوان کلی‌تر «فقه سرپرستی» دسته‌بندی می‌کنند که در آن، فقه علاوه بر طراحی نظامات، شأن هدایت و مدیریت تکامل جامعه از وضع موجود به وضع مطلوب را نیز بر عهده دارد (میرباقری و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۳).

دو گزاره کلیدی در اندیشه امام^۲، شالوده این رویکرد را تشکیل می‌دهند:

۱. «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است»: این تعریف، گستره فقه را به تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی تسری می‌دهد؛

۲. «حکومت، فلسفه عملی تمام فقه است»: این گزاره، هدف‌گذاری جدیدی برای فقه تعریف می‌کند. از این منظر، تمام ابواب فقهی، از عبادات تا معاملات، باید در پرتو هدف نهایی، یعنی «اداره موفق جامعه اسلامی» بازخوانی و استنباط شوند (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۹۸).

این نگاه، پیامدهای روش‌شناختی مهمی دارد. عناصری چون «مصلحت نظام» و «نقش زمان و مکان» به ارکان اصلی اجتهاد تبدیل می‌شوند. امام خمینی^۳ به‌صراحت بیان می‌کند که: «مسئله‌ای که در گذشته دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله، در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند» (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۱، ص ۹۸). این بدان معناست که حکومت و مصلحت آن، خود می‌تواند به‌عنوان یک موضوع جدید یا یک قید مهم در موضوعات قدیم، حکم را تغییر دهد.

رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای^۴ با بسط همین اندیشه، خواستار بازنگری در تمام ابواب فقه «از طهارت تا دیات» با «نگرش حکومتی» شده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «فقه ما از طهارت تا دیات باید ناظر بر اداره یک کشور، یک جامعه و یک نظام باشد... این روحیه، در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به وجود خواهد آورد» (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

ایشان همچنین در پیام به مناسبت یک‌صدمین سال بازتأسیس حوزه علمیّه قم، بر این رسالت تأکید کرده و از فقاهت نه به‌عنوان امری محدود به احکام فردی، بلکه به‌مثابه «فقه امت‌ساز» و پاسخگو به مسائل حکمرانی اسلامی یاد می‌کنند. در این نگاه، از برجسته‌ترین انتظارات از حوزه علمیّه، «زمینه‌سازی برای استقرار تمدن اسلامی» و «مشارکت در تولید و تبیین نظامات اداره جامعه» است. این امر مستلزم آن است که فقه به‌صورت نظام‌مند به مسائل کلانی چون روابط دولت با مردم و سایر ملت‌ها، نظام اقتصادی و منشأ حاکمیت پاسخ دهد و برای آن «نقشه جامع اسلامی» ارائه کند. بنابراین فقه حکومتی یک باب جدید در فقه نیست، بلکه رویکردی است که باید بر تمام فرآیند استنباط حاکم باشد تا بتواند به نیازهای یک نظام اسلامی در مسیر تحقق تمدن نوین اسلامی پاسخ دهد.

۴-۴. رویکرد فقه تمدنی

با تثبیت حکومت اسلامی و مواجهه آن با چالش‌های جهانی، آخرین مرحله از این سیر تطور در حال شکل‌گیری است: گذار از افق ملی به افق تمدنی. این رویکرد، جدیدترین، کلان‌ترین و افق‌گشایترین نگاه به فقه اجتماعی است که در امتداد و تکامل فقه حکومتی و با افق‌گشایی‌های راهبردی رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای^(عجله) در حال تکوین است. اگر غایت «فقه حکومتی» اداره موفق یک دولت - ملت و نظام‌سازی در مرزهای جغرافیایی مشخص است، غایت «فقه تمدنی» فراتر از آن رفته و به سرنوشت تاریخی «امت اسلامی» و تحقق «تمدن نوین اسلامی» در مقیاس جهانی می‌اندیشد. این نگاه، فقه را نه تنها مسئول اداره یک جامعه، بلکه مسئول زمینه‌سازی برای تحقق اهداف غایی و تاریخی اسلام می‌داند؛ ساحتی از فقه که می‌توان آن را «فقه در سطح تاریخی» نامید (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۷۰).

تمایز بنیادین این رویکرد با فقه حکومتی، در تغییر سطح تحلیل و افق زمانی است. فقه حکومتی با مسائل جاری و میان‌مدت یک کشور سروکار دارد، اما فقه تمدنی با پرسش‌های راهبردی و بلندمدت امت اسلامی مواجه است. این رویکرد، مکلف را نه فقط فرد یا جامعه در زمان و مکان حاضر، بلکه «جامعه در بستر تاریخ» با هویتی واحد می‌داند که برای تحقق اهداف بلندمدت مانند زمینه‌سازی ظهور تلاش می‌کند (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۷۱). پرسش‌های این رویکرد از دایره مسائل یک حکومت فراتر می‌روند:

الگوی تعامل تمدنی: روابط امت اسلامی با سایر تمدن‌ها (گفت‌وگو، رقابت، تعامل یا تقابل) بر اساس چه مبانی فقهی باید تنظیم شود؟ فقه چگونه می‌تواند به‌جای صرفاً «روابط خارجی» یک کشور، «دیپلماسی تمدنی» امت اسلامی را جهت‌دهی کند؟

پاسخ به بحران‌های جهانی: وظیفه فقه در برابر چالش‌های جهانی مانند بحران محیط زیست، هوش مصنوعی و اخلاق سایبری، شکاف دیجیتال و هژمونی فرهنگی - اقتصادی قدرت‌های بزرگ چیست؟ این‌ها مسائلی فراملی هستند که نیازمند پاسخی در سطح امت‌اند.

الگوی پیشرفت تمدنی: الگوی پیشرفت اسلامی در مقیاس تمدنی دارای چه مؤلفه‌هایی در علم، هنر، معماری، اقتصاد و سبک زندگی است؟ فقه چگونه می‌تواند به‌جای «حلال‌سازی» محصولات تمدن غرب، به «تولید» محصولات اصیل تمدن اسلامی یاری رساند؟

فقه آینده‌پژوهی و آمادگی برای ظهور: تکلیف فقهی امت اسلامی برای زمینه‌سازی ظهور و تحقق وعده‌های الهی چیست؟ این نگاه، فقه را از یک دانش ناظر به گذشته و حال، به یک دانش آینده‌نگر و راهبردی تبدیل می‌کند. این رویکرد از نظر روش‌شناختی نیز تحولی عمیق را ایجاد می‌کند و نیازمند بهره‌گیری از علوم راهبردی، آینده‌پژوهی، مطالعات تمدنی و نظریه‌های روابط بین‌الملل در کنار ابزارهای سنتی اجتهاد است.

۵. تحلیل رویکردها در مواجهه با یک مطالعه موردی: مسئله نظام بانکی

برای درک عمیق‌تر و ملموس‌تر تمایز میان چهار رویکرد اصلی در فقه اجتماعی، می‌توان نحوه مواجهه هریک از آنها را با یک مسئله پیچیده و محوری مانند «نظام بانکی» تحلیل کرد. این تحلیل صرفاً یک مثال کاربردی نیست، بلکه آزمونی برای نشان دادن این مدعاست که تطور فقه اجتماعی، یک سیر تکاملی و منطقی بوده است. همان‌طور که نشان داده خواهد شد، هر رویکرد با تمرکز بر سطح متفاوتی از مسئله (از قراردادهای خرد تا ساختار کلان و مصلحت نظام)، پاسخی متفاوت ارائه می‌دهد و کاستی‌های رویکرد قبلی را جبران می‌کند.

۵-۱. مواجهه «فقه مسائل اجتماعی» با نظام بانکی

این رویکرد که همان «فقه موضوعات» است، با نگاهی جزئی‌نگر با نظام بانکی مواجه می‌شود. مسئله اصلی از این منظر، «ربا» به‌عنوان یک حرام شرعی در قراردادهای بانکی است. بنابراین تلاش اصلی این رویکرد، «حلال‌سازی» ساختار بانکی موجود از طریق جایگزینی قراردادهای ربوی با عقود اسلامی است. این تلاش که به آن «روش تطبیق» نیز گفته می‌شود، می‌کوشد تا فعالیت‌های بانکی را با قالب‌های عقود سنتی مانند مضاربه، مشارکت و جعاله منطبق سازد و برای آنها دلیل شرعی بیابد (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۷۲).

نقد اصلی به این رویکرد آن است که با پذیرش ساختار غربی بانک، فقه را به ابزاری برای توجیه و مشروعیت‌بخشی ظاهری به آن تقلیل می‌دهد و در موضعی «منفعل» قرار می‌گیرد (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۵). به بیان دیگر، هرچند اجزای خرد این نهاد با عقود اسلامی اصلاح می‌شود، اما نتیجه نهایی آن همچنان در خدمت اهداف ایدئولوژی سرمایه‌داری، یعنی انباشت ثروت و ترویج بی‌عدالتی قرار می‌گیرد (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۷). این رویکرد، به ساختار کلان بانک و کارکرد آن در نظام اقتصادی (مانند خلق پول) کاری ندارد و صرفاً به دنبال اطمینان از صحت شرعی قراردادهای منفرد میان مشتری و بانک است. به تعبیر شهید صدر، این نگاه تنها به دنبال حل مشکل «فرد مسلمان» در تعامل با بانک است، نه حل مشکل «نظام ربوی» به‌عنوان یک پدیده اجتماعی (صدر، ۱۳۷۹، ص ۶۴).

۵-۲. مواجهه «فقه نظامات» با نظام بانکی

رویکرد فقه نظامات که پیش‌گام آن شهید صدر است، با نگاهی کلان و سیستماتیک به مسئله می‌نگردد. این رویکرد از قراردادهای جزئی عبور کرده و پرسش‌های بنیادین‌تری را مطرح می‌کند.

شهید صدر بانکداری سرمایه‌داری را نه فقط به دلیل وجود «ربا» در قراردادهایش، بلکه اساساً به دلیل «تناقض با روح کلی اقتصاد اسلامی در توزیع و استثمار ثروت» مردود می‌داند (صدر، ۱۳۷۹، ص ۲۰۱). از این منظر، مشکل صرفاً قراردادها نیست، بلکه خود «نهاد بانک» به‌عنوان جزئی از یک مکتب اقتصادی رقیب، با اهداف مکتب اقتصادی اسلام در تضاد است. بنابراین راه‌حل، «ترقیع» یا وصله‌پینه کردن بانک سرمایه‌داری نیست، بلکه طراحی یک «نظام بانکی جایگزین» است که از اساس بر مبانی اقتصاد اسلامی استوار باشد (صدر، ۱۳۷۹، ص ۲۰۱).

این رویکرد به پدیده‌هایی مانند «ربای سیستمی» توجه می‌کند (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۶۹)؛ یعنی وضعیتی که در آن، حتی اگر تک‌تک کارمندان بانک مرتکب فعل حرام نشوند، اما خروجی و برآیند کلی ساختار، یک نتیجه ربوی است (کافی و کافی، ۱۴۰۱، ص ۸۴). این همان نگاهی است که به‌جای تمرکز بر رفتار فرد، «ساختار» را به‌عنوان موضوع حکم تحلیل می‌کند. تلاش‌هایی مانند طرح «شرکت‌های مخمس» توسط آیت‌الله شاه‌آبادی به‌عنوان جایگزین بانک، نمونه‌ای تاریخی از این تفکر نظام‌ساز است (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۸۵).

۵-۳. مواجهه «فقه حکومتی» با نظام بانکی

فقه حکومتی با محوریت اندیشه امام خمینی^ع مسئله را از زاویه «مصلحت نظام اسلامی» و «کارآمدی حکومت» تحلیل می‌کند. پرسش اصلی در این رویکرد این است که آیا نظام بانکی فعلی، در خدمت اهداف کلان نظام جمهوری اسلامی (مانند استقلال اقتصادی، عدالت اجتماعی، حمایت از محرومان و تقویت تولید ملی) هست یا خیر؟ در این نگاه، حتی اگر قراردادهای بانکی به ظاهر شرعی شده باشند، اما در عمل «سود این بانکداری در خدمت پنج درصد جامعه اسلامی قرار گرفته و بی‌عدالتی را در جامعه ترویج کند» (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۶۷)، از منظر فقه حکومتی مردود است؛ زیرا با «مصلحت اسلام و مسلمین» که گوهر حکومت است، در تضاد قرار می‌گیرد. از این منظر، ولی فقیه و حکومت اسلامی بر اساس «احکام حکومتی» و با در نظر گرفتن «مصلحت نظام»، حق دارند در ساختار و عملکرد بانک‌ها دخالت کرده، قوانین الزام‌آور وضع نموده و مسیر آن را به سمت تحقق اهداف کلان نظام اسلامی هدایت کنند. اولویت در اینجا با «نتیجه عملی» و «کارآمدی» در جهت تقویت حکومت اسلامی و تحقق عدالت است، نه صرفاً صحت صوری قراردادها.

۵-۴. مواجهه «فقه تمدنی» با نظام بانکی

این رویکرد، مسئله را در وسیع‌ترین سطح ممکن، یعنی در بستر «تعامل و تقابل تمدنی» و «سرنوشت تاریخی امت اسلامی» می‌بیند. این نگاه، مبارزه با غرب را یک «مبارزه تمدنی» می‌داند و معتقد است فقه باید برای این عرصه

راحل ارائه دهد. پرسش‌های محوری این رویکرد از این قرارند:

۱. نظام پولی و بانکی جهانی بر چه پایه‌ای (مانند سلطه دلار) استوار است و چگونه به هژمونی تمدن غرب خدمت می‌کند؟
 ۲. نظام بانکی ما چگونه می‌تواند به ابزاری برای استقلال امت اسلامی و شکستن سلطه اقتصادی غرب تبدیل شود؟
- راحل در این سطح، فراتر از اصلاحات داخلی است. در این نگاه، «جامعه در بستر تاریخ» به‌عنوان مکلف شناخته می‌شود که وظیفه دارد برای اهداف بلندمدت مانند زمینه‌سازی ظهور و تحقق تمدن اسلامی تلاش کند (خسروپناه و رجبی، ۱۳۹۹، ص ۷۰-۷۱). این تلاش می‌تواند شامل طراحی الگوهای پولی جایگزین، ایجاد نهادهای مالی مشترک میان کشورهای اسلامی، و تلاش برای ایجاد یک قطب اقتصادی مستقل در برابر نظام سرمایه‌داری جهانی باشد. این نگاه، فقه را مسئول ارائه نقشه‌راه برای آینده‌پژوهی و تحقق اهداف بلندمدت امت اسلامی در مقیاس جهانی می‌داند.

نتیجه‌گیری

این مقاله با واکاوی تطور «فقه اجتماعی» در دوران معاصر، گذار پارادایمی از رویکرد فردمحور به نگاهی ساختاری را به‌عنوان یک ضرورت تاریخی ناشی از تحولات سیاسی - اجتماعی تبیین نمود. یافته‌های پژوهش نشان داد که فقه شیعه، در پاسخ به چالش‌هایی چون تشکیل حکومت و مواجهه با مدرنیته، ناگزیر از بازاندیشی در گستره، اهداف و روش‌های خود شد و زمینه برای شکل‌گیری پارادایم فقه اجتماعی فراهم گردید.

در این مسیر، پس از تفکیک مفهومی میان فقه فردی، جمعی و اجتماعی، ریشه‌های این تحول در ادوار تاریخی تأسیس، تحول و تثبیت بررسی شد. مقاله سپس با تحلیل چهار رویکرد اصلی معاصر (فقه مسائل، نظامات، حکومتی و تمدنی)، از سطح توصیف فراتر رفته و به‌عنوان نقطه نوآوری خود، به ارزیابی انتقادی و نسبت‌سنجی این رویکردها پرداخت.

یافته اصلی این تحلیل نشان می‌دهد که این چهار رویکرد، نه دیدگاه‌هایی در عرض یکدیگر، بلکه نمایانگر لایه‌های تحلیلی متکاملی هستند که یکدیگر را تکمیل می‌کنند: فقه مسائل در لایه قراردادهای خرد، فقه نظامات در لایه طراحی تئوریک ساختارها، فقه حکومتی در لایه مدیریت عملی و کارآمدی نظام، و فقه تمدنی در لایه راهبردی و غایی. از این منظر، یک فقه اجتماعی جامع و کارآمد، محصول تعامل و تلفیق سازنده این چهار سطح از تحلیل و استنباط است.

در نهایت، این پژوهش نتیجه می‌گیرد که آینده فقه اجتماعی و توانایی آن برای ارائه یک الگوی کارآمد برای اداره جامعه، در گرو عبور از نگاه‌های تک‌بعدی و حرکت به‌سوی همین مدل تلفیقی و چندلایه‌ای است. تحقق این امر نیازمند تعمیق پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و حفظ نگاه راهبردی و تمدن‌ساز در فرآیند استنباط فقهی است.

منابع

- امینی، علیرضا و شیرازی، حبیب‌الله ابوالحسن (۱۳۹۲). تحولات سیاسی اجتماعی ایران از قاجاریه تا رضاخان. تهران: قومس.
- ترکمان، محمد (۱۳۶۲). رسالت، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ‌فضل‌الله نوری. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- تقی‌زاده داورى، محمود (۱۳۸۸). ال‌هيات اجتماعى شيعه. ال‌هيات اجتماعى، ۱۱(۱)، ۳۶-۱۱.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۲). جريان‌ها و سازمان‌هاى مذهبى - سياسى ايران (از روى کار آمدن محمدرضا شاه تا پيروزى انقلاب). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامى.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹). صفويه در عرصه دين، فرهنگ و سياست. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حائرى، عبدالهادى (۱۳۸۶). تشيع و مشروطيت در ايران و نقش ايرانيان مقیم عراق. تهران: اميرکبير.
- خامنه‌ای، سيدعلی (۱۳۶۴/۰۶/۱۱). بيانات در جمع طلاب و اساتيد حوزه علميه مشهد.
- خامنه‌ای، سيدعلی (۱۳۷۰/۰۶/۳۱). بيانات در ابتدای درس خارج فقه.
- خامنه‌ای، سيدعلی (۱۴۰۴/۰۸/۰۲). پيام به مناسبت آغاز یک‌صدمين سال بازتأسیس حوزه علميه قم.
- حسینی طهرانی، محمدحسین (۱۳۹۲). رساله اجتهاد و تقلید (تقریرات بحث اجتهاد و تقلید آیت‌الله شیخ حسین حلی). تهران: مکتب وحی.
- خسروپناه، عبدالحسین و رجبی، مجید (۱۳۹۹). گستره و روش‌شناسی فقه‌الاجتماع. فقه، ۲۷(۱۰۱)، ۹۲-۶۴.
- داوری، محمود (۱۳۸۶). اندیشه سياسى علمای شيعه در دوره قاجار. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
- ربانی، محمداقبر (۱۴۰۰). درآمدی بر فقه اجتماعى. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
- ربانی، محمداقبر (۱۳۹۳). فقه اجتماعى (مصاحبه با اساتيد حوزه و دانشگاه). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
- ربانی، محمداقبر و ابراهیمی‌پور، قاسم (۱۳۹۶). روش‌شناسی فقه اجتماعى از دوره تأسيس تا دوره تثبيت. معرفت فرهنگى اجتماعى، ۳۵(۳)، ۵۳-۳۵.
- شاه‌آبادی، محمدعلی (۱۳۸۰). شذرات المعارف. تهران: ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت.
- صدر، سيدمحمداقبر (۱۳۷۴). روند آینده اجتهاد. فقه اهل‌بيت علیهم‌السلام، ۱، ۳۴-۴۲.
- صدر، سيدمحمداقبر (۱۳۷۹). الاسلام يقود الحياه. قم: مرکز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
- صدر، سيدمحمداقبر (۱۴۲۴ق). اقتصادنا. قم: مرکز الأبحاث والدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
- علي‌دوست، ابوالقاسم (۱۳۸۸). فقه و مصلحت. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامى.
- قاضی‌زاده، کاظم (۱۳۹۱). درآمدی بر رویکرد حکومتی به فقه. در: مجموعه مقالات و نشست‌ها. به کوشش: سعيد ضیائی‌فر. قم: دفتر تبلیغات اسلامى.
- کافی، مجید و کافی، محمدسجاد (۱۴۰۱). واکاوی جامعه ساختی چيستى فقه اجتماعى. فقه حکومتى، ۱۳، ۶۵-۱۰۰.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵). دائرة المعارف فقه مقارن. قم: مدرسة الامام على بن ابی طالب علیهم‌السلام.
- موسوی خمینی، سيدروح‌الله (۱۳۶۱). صحيفه نور. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی علیهم‌السلام.
- میرباقری، سيدمحمد مهدی (۱۳۹۵). تحليل فقه اجتماعى در نگاه‌هاى مختلف و روش مواجهه با فقه نظامات. [متن سخنرانی ارائه شده در نشست علمى مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام].
- میرباقری، سيدمحمد مهدی، عبدالهی، یحیی و نوروزی، حسن (۱۳۹۵). فقه حکومتی از منظر شهيد صدر. راهبرد فرهنگ، ۳۶، ۶۲-۸۶.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۱۹ق). تنبيه الامه و تنزيه الملة. ترجمه عبدالحسین آل نجف. قم: احسن الحديث.
- واعظی، احمد (۱۳۹۸). رویکردهای فقهی: فقه فردی، فقه نظام‌هاى اجتماعى، فقه حکومتى. قم: دانشگاه باقرالعلوم علیهم‌السلام.